

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤالی که در هفته قبل مطرح شد این است که چرا صریحاً اسم ائمه در قرآن نیامده است؟ اگر در قرآن آمده بود و اسماء ائمه معصومین صریحاً ذکر شده بود دیگر جایی برای اختلاف نمی ماند و این انحرافات بزرگ در تاریخ اسلام پیدا نمی شد. بعضی جواب داده اند که اگر اسم ائمه یا حضرت علی^(ع) در قرآن می آمد، قرآن تحریف می شد. یعنی یک عده ای به خاطر اینکه عناد با اهل بیت داشتند سعی می کردند که قرآن را تحریف کنند برای اینکه قرآن تحریف نشود خداوند اسم نبرده است. این حرف اشکال دارد. اشکالش هم این است که سؤال کننده دوباره سؤال می کند مگر خدا عاجز است که جلوی تحریف قرآن را بگیرد و مانع بشود؟ مگر خودش وعده حفظ قرآن را نداده است؟ مگر یک عده ای بدون اسم علی^(ع) و ائمه در صدد تحریف قرآن برنیامدند و برای محو قرآن قیام نکردند؟! اما کسی نتوانست قرآن را تحریف کند. بنابراین این جواب، جواب قانع کننده ای نیست. خدا می توانست اسم ائمه^(علیهم السلام) را بیاورد بعد خودش با قدرت بی نهایتش ضامن حفظ آن باشد، هیچ مشکلی هم نبود. اگر اسم ائمه می آمد یک مشکل دیگری پیدا می شد. **امیرالمؤمنین^(ع)** در خطبه قاصعه فلسفه سجده بر آدم و خلقت آدم از گل بدبو را اینگونه بیان می کنند که اگر خدا می خواست آدم را از بهترین مواد بیافریند که خوشترین بوها را داشته باشد و زیباییش عقل را متحیر کند، خوشبویش مشام را براباید، نورش چشم را بزند و... می توانست. ولی «لِيَخْفَتَ الْبَلْوَى عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؛ اگر این کار را می کرد امتحان ملائکه خیلی ساده می شد و شیطان لو نمی رفت. اگر قرار بود در قرآن اسم اهل بیت^(علیهم السلام) باشد آن منافقینی که در اصحاب پیغمبر بُر خورده بودند و ادعای صحابی و محبت پیامبر را داشتند، لو نمی رفتند. قرآن خطاب می کند: ای پیامبر! عده ای از اهل مدینه هستند که اینها مداومت بر نفاق دارند حتی تو هم آنها را نمی شناسی، ما می شناسیم^۲. این افراد چه کسانی بودند؟ جلاس بن سوید (که او را همه می شناختند) و عبدالله بن ابی که نبودند. خداوند به پیامبر می گوید که تو هم نمی شناسی، اینها منافق هستند. منافق کیست؟ منافق کسی است که اظهار اسلام می کند ولی در باطنش اعتقادی به اسلام ندارد. پس مراد مشرکین و کفار نیستند. پس چه کسانی مراد هستند؟ منافقینی که شمشیر را از رو بسته مثل عبدالله بن ابی و جلاس بن سوید قطعاً مراد نیستند. پس معلوم می شود کسانی مراد هستند که به اسم صحابی و اصحاب، همراه پیغمبر بودند، در جنگها شرکت داشتند، کمک می کردند، انفاق می کردند، اظهار محبت می کردند ولی قرآن این افراد را منافق می داند. چگونه این افراد رسوا شوند؟ اگر اسم ائمه در قرآن می آمد، همین روال ادامه می یافت. در حالیکه فلسفه آفرینش دنیا قبل از هر چیز امتحان است. همانطور که در مورد امتحان گفتیم که اگر خدا می خواست معجزه ای بیاورد که همه مردم ایمان بیاورند، می توانست، ولی «لِيَخْفَتَ الْبَلْوَى»؛ دیگر امتحان معنا نداشت. چند نمونه هم در قرآن داریم که یکی در سوره بقره است. (من قبلاً در بحث اعجاز اشاره کردم.) خداوند بدون این که ملت را در جریان بگذارد و توجیهشان کند، معمولاً برای بعضی از کارهای خلاف عادت و سنت، از قبل یک توجیهات و زمینه چینی می کنند. مثلاً سوخت را که می خواهند سهمیه بندی کنند از یک سال قبل زمینه چینی می کنند که مردم آماده باشید. و سهمیه اش این قدر است؛ ذهن مردم که خوب آماده شد، سهمیه بندی را اعمال می کنند تا مردم عادت کنند. یک وقت یک کار بزرگ، یک سنت شکنی، یک تغییر حکم، که زبان دشمن را باز کند، که مردم دلایلش را ندانند که چرا اینگونه شد، جواب اشکالات را هم ندانند و تنها دست آویز مردم، تعبد باشد یعنی بگویند ما می دانیم که کار خدا درست است ولی دیگر نمی دانیم چرا؟ چرا امام این دستور را داد؟ ما نمی دانیم ولی به امام اعتماد داریم. در اینجا معلوم می شود که چه کسی پیرو خط امام است و چه کسی پیرو خداست و چه کسی دروغ می گوید. قرآن هم همین بیان را دارد. می فرماید: «...»

«...»؛ ما آن قبله ای را که بر آن هستی یعنی خانه کعبه را قرار ندادیم مگر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲- توبه، آیه ۱۰۱

۳- بقره آیه ۱۴۳

برای امتحان مردم، برای مشخص کردن کسانی که روی هوا و هوس خودشان پیروی ظاهری می‌کنند و برای آنانی که تعبد واقعی دارند. بعد می‌فرماید: البته قصد ما این نیست که ایمان شما را خراب کنیم، ما می‌خواهیم ایمانهای پوشالی را لو بدهیم. قصدمان تخریب ایمان نیست که شما را با یک امر توجیح نشده، روبرو می‌کنیم. اگر قرار بود که اسم ائمه^(ع) و حضرت علی^(ع) در قرآن بیاید دیگر امتحان و بلوی مفهومی نداشت. باز قرآن می‌فرماید: «

...»^۱؛ قرار نیست خدا مؤمنین را به همین وضع رها کند. پاک را از خبیث جدا می‌کند. شما به آیه توجه کنید. منظورش از خبیث، کفار نیست. می‌خواهد بگوید مؤمنین را همین طور که هستند رها نمی‌کنیم؛ پاکانشان را از خبیثشان جدا می‌کنیم. چه کسانی خبیث هستند؟ آنهایی که در ظاهر مدعی ایمانند ولی در باطن ایمان ندارند. همان «...»^۲ با امتحانهای سخت. امتحانهایی که بد و خوب را بتواند از هم جدا کند. بعد می‌فرماید: «...»

...»^۳؛ قرار نیست که خداوند شما را نسبت به مسائل پنهان، مطلع کند. چون اگر مطلع بودید دیگر امتحان معنایی نداشت و مؤمن ظاهری از مؤمن واقعی جدا نخواهد گشت. بنابراین نباید اسم علی^(ع) و ائمه در قرآن بیاید. باید منافقین لو بروند. ببینید خود پیغمبر هم این حرف را به امیرمؤمنان^(ع) فرمود: «لَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي»^۴؛ علی جان تو اگر نبودی مؤمن و غیر مؤمن بعد از من، تفکیک داده نمی‌شد. تو امتحان بزرگ خدا هستی. تو باعث می‌شوی که مؤمنین و غیر مؤمنین از هم جدا شوند. این ویژگی را حتی رسول خدا هم ندارند، اگر چه در زمان رسول گرامی اسلام^(ص) عده‌ای خودشان را لو دادند، اما آنهایی واقعاً خطرناک بودند، در زمان پیغمبر هیچ چیز بروز ندادند ولی وقتی پیغمبر از دنیا رفتند و این افراد میدان را خالی دیدند، چهره باطنیشان را نشان دادند. اگر اسم ائمه^(ع) در قرآن می‌آمد، اهل ولایت از غیر اهل ولایت جدا نمی‌شدند که این را بارها و بارها قرآن بیان کرده است.

ضرورت معصومیت اولی الامر

اولی الامر باید معصوم باشند؛ یعنی عصمت داشته باشند همانطور که پیغمبر، معصوم بود. آیه «...»

...»^۴ (را من قبلاً برایتان توضیح دادم و تفسیرش را هم برایتان عرض کردم). خدا در این آیه اطاعت از سه گروه را امر به اطاعت کرده است: ۱- الله ۲- رسول ۳- اولی الامر. در این آیه‌ی کریمه اگر اولی الامر را معصوم ندانیم و آدمهای عادی در نظر بگیریم، یا هر کسی که رئیس یا خلیفه شد، مسلماً اشتباهاتی هم دارد و گاهی هم ممکن است که خلاف دستور خدا حکم بدهد کما اینکه در زمان خلفا اتفاق افتاده است. اگر اینگونه فرض بگیریم، در این آیه تعارض وجود دارد. حکم اطاعت به اولی الامر، مطلق است. آن وقت اگر اولی الامر به یک چیز خلاف شرع حکم کرد، گفت: آقا من این حکم شرعی را از امروز ممنوع می‌کنم. چنین حقی را ندارد. کسی حق تحریم چیزی را که خدا و رسول حلال کردند را ندارد و همچنین حق حرام کردن چیزی را که خدا و رسول حرام کردند. اگر اولی الامر آمد گفت: نه آقا من دستور می‌دهم که این شرع را زیر پا بگذارید، این قانون خدا را نادیده بگیرید، در اینجا از او اطاعت کنیم یا نکنیم؟! یکبار خدا در این آیه گفته که اطاعتش کنیم به دلیل «...»

...»، یکبار هم گفته اطاعتش نکنید؛ چون خلاف نظر خدا و رسول حرف می‌زند. این می‌شود

تناقض؛ به یکی بگویند آقا این کار را هم بکن هم نکن، در عین حالی که این کار را انجام می‌دهی، این کار را به هیچ وجه انجام

۱- آل عمران آیه ۱۷۹

۲- توبه آیه ۱۰۱

۳- امالی شیخ صدوق، ص ۹۶، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۳ ش

۴- نساء آیه ۵۹

۵- نساء آیه ۷۲

نده. این تعارض است. آیا امکان دارد که خدا متناقض، حرف بزند؟ در چه صورتی در مورد اولی الامر، در این آیه تناقض بوجود نمی آید؟ در صورتی که اولی الامر معصوم باشد. دانش لدنی داشته باشد. لازمه معصومیت، دانش لدنی است. چون یکی از راههایی که انسان خطا می کند جهل به حکم است. وقتی من به حکم، جاهل باشم، حکم خلاف شرع صادر می کنم. و این می شود خروج از عصمت؛ پس معصوم باید باشد. وقتی معصوم شدند هیچ وقت تعارضی بین دستور اولی الامر و خدا و رسول واقع نخواهد شد. و این حرف ما می شود. ما می گوئیم اولی الامر باید معصوم باشد. اگر قرار باشد اولی الامر عصمت نداشته باشد، کم کم در اسلام انحراف پیدا می شود. کم این که دیدید شده است. همان اول دیدید که وقتی معاویه آمد و مردم کار و کردار معاویه را دیدند، بعد معاویه مردم را گول زد، به علی^(ع) بدبین شدند، خوارج پیدا شدند، خوارج یک اعتقادات دیگری پیدا کردند. یک عده ای قاسطین شدند، طرفدار معاویه شدند. با اهل بیت دشمنی کردند، شد انحراف. اگر قرار باشد ما هر کسی را اولی الامر بدانیم این می شود چیزی که الان شده است. پس اولی الامر باید کسی باشد که معصوم باشد.

دلیل دوم بر عصمت اولی الامر: آیه ۱۲۴ سوره بقره است که می فرماید: «

...»؛ وقتی خداوند ابراهیم را امتحاناتی کرد و او را آزمود و او موفق شد، خداوند فرمود: حالا تو را به مقام

امامت می رسانم. «...»؛ «...»؛ خدایا ذریه ام چطور آنها به مقام امامت می رسند؟ «...»؛

فرمود ظالمینشان نه، معنی آیه این است که آنها به امامت می رسند ولی هر کس ظالم باشد به مقام امامت نمی رسد. از مسائلی که مورد اجماع شیعه و سنی است این هست که امامت به معنای رهبری سیاسی و اعتقادی است و این را همه قبول دارند. و دعوی ما سر همین است که «... إِنَّمَا وَكُفُّكُمْ...»^۱ به معنای دوست است یا به معنای امام؟ امام به معنای رهبر سیاسی و پیشوای اعتقادی است.

قرآن می گوید که عهد امامت به ظالمین نمی رسد. ببینیم که اصلاً ظلم در کجاها تحقق می یابد؟

مورد اول: قرآن می فرماید: «...»؛ «...»؛ شرک ظلمی بزرگ است. پس معلوم است که شرک ظلم است و هر

مشرکی ظالم است. آنهایی که بت پرستیدند، مشرک هستند و مشرک به نص قرآن ظالم است و ظالم به مقام امامت نمی رسد. آنهایی که بعد از پیامبر خلیفه بودند، کدامیک بت پرستیدند جز علی؟ چه کسی چنین ادعایی در حقشان کرده است؟

مورد دوم: «...»؛ «...»؛ و هر کس از حدود خدا تعدی کند به خودش ظلم کرده است. این

حداقلش است. گاهی وقتها ممکن است تعدی از حکم خدا، این باشد که من شخصی را که حکمش اعدام نیست، اعدام کنم. مثلاً قاضی باشم و حکم اعدام صادر کنم. این تعدی به حق دیگری هم هست. حداقل ظلمی که در تعدی از حدود الهی محقق می شود، ظلم به نفس است. ظلم به مردم جامعه هم، می تواند باشد اگر احکام اجتماعی باشد. کدامیک از خلفاء هستند که ادعای عصمت دارند؟ همه ی آنها اشتباه کردند. خود ابوبکر در بالای منبر گفت: «أَقْبِلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»؛ دستم را بگیرید که نلغزم. من از شما بهتر نیستم و با شما از نظر علمی فرقی ندارم. مرحوم علامه امینی صد مورد ذکر می کند که خلفاء نظر داده اند و برخلاف نص قرآن و روایت است. اگر مسئله اجتهادی بود، یک بحثی بود اما برخلاف نص، برخلاف حکم قطعی نظر داده اند و این تعدی از حدود خداست. قرآن می گوید: این ظلم است. بعد هم می گوید: ظالم امام نمی شود. ظالم شایستگی امامت و رهبری ندارد. چه کسی می تواند ظالم نباشد؟ آن کسی که معصوم باشد. کسی که نه شرک به خدا ورزیده باشد و نه از حدود خدا تعدی کرده باشد؛ یعنی یک دانش عمیقی داشته باشد که احکام الهی را در همه ی زمینه ها بداند و یک لحظه هم به خدا شرک نورزیده باشد. کما اینکه در ویژگی های **علی بن ابیطالب^(ع)** است و رسول خدا فرمود که صدیقین سه نفر هستند، گواهی همین مطلب است

۲- لقمان آیه ۱۳

۳- طلاق آیه ۱

که حضرت در تمام عمرشان به اندازه زمان یک پلک زدن به خدا شرک نورزید. این شخص مستحق امامت است. پس معلوم شد که قرآن می‌فرماید: ظالم به امامت نمی‌رسد، شایسته امامت نیست و آنانی که بت پرستیدند و از حدود الهی تعدی کردند، خواسته یا ناخواسته، این افراد ظالم هستند. پس برای اینها مقام امامت ثابت نیست. مقام امامت برای کسی است که هیچگاه شرک نورزیده باشد و هیچ تعدی از حدود الهی نکرده باشد و این دو مورد در مورد خلفاء اتفاق افتاده که البته خود اهل سنت هم این را قبول دارند و اینگونه نیست که آنها مدعی باشند که خلفاء در زمان جاهلیت، بت پرستیدند. آن کسی که لحظه‌ای بت پرستید و شرک نورزید، رسول خدا (ص) بود و اجداد مطهرش، ابوطالب و عبدالمطلب و هاشم و امیرالمؤمنین (ع). حنفائی که در قرآن گفته است این افراد بودند. حنفاء یعنی حق گرایان، یک طایفه‌ای در مکه بودند به نام حنفاء، این افراد نه مسیحی بودند، نه یهودی و نه بت پرست، خداپرست و موحد بودند که قرآن به تجلیل از این افراد یاد کرده است.

اشکال: می‌گویند: وقتی شخص توبه کرد شرک بخشیده می‌شود، (اتفاقاً ما با یکی از اهل سنت بحث می‌کردیم ایشان همین را گفت: «الْإِسْلَامُ يُطَهِّرُ كُلَّ شَيْءٍ»؛ اسلام همه چیز را پاک می‌کند. وقتی شخص اسلام آورد، شما دیگر حرف شرک نزن، این هم یک حرفی هست که به ما گفته‌اند)

جواب اول: ما می‌گوییم که ممکن است مجازات بخشیده شود. آثارش چه؟ یک آقایی دو تا پسر دارد؛ یک پسرش دنبال کار خلاف رفت و وقت و عمر و جوانیش را تباه کرد. پدر هم مرتب او را تهدید کرد که مجازاتت می‌کنم. او هم توجهی به حرفهای پدر نکرد، پسر دیگرش دنبال کار و علم رفت و به کمالات و درجات عالی رسید. یک روزی آن یکی پسر مثلاً در سن سی سالگی پشیمان شد و از پدر عذرخواهی کرد و پدر هم گفت که من تو را بخشیدم. حالا که او را بخشید، در واقع مجازاتش را بخشید ولی آیا این عمری که رفته برمی‌گردد؟ ننگی که برایش درست شده، از بین می‌رود، کمالاتی را که از دست داده برمی‌گردد؟ اگر یک فردی پنجاه سال گناه کرد و توبه کرد و خدا هم او را بخشید، پنجاه سال عمرش را که هدر داده، چه می‌کند؟ این ننگی را که از گناه آمده است، چه می‌کند؟ شما هم این را بدانید توبه بعضی از خسارت‌های گناه را به هیچ وجه نمی‌تواند جبران کند. یکی از آنها این است که انسان با اولین گناه، از عصمت خارج می‌شود؛ چون معصوم کسی است که هیچ وقت گناه نمی‌کند. با اولین گناه از درجه عصمت ساقط می‌شود. و هیچ وقت به این درجه بر نمی‌گردد چون وقتی معصوم را تعریف می‌کنند، می‌گویند: معصوم کسی است که در عمرش هیچ وقت به هیچ گناهی مرتکب نشده است. حالا توبه کرد دیگر عصمت تمام شد. «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْنِكُ الْعِصَمَ»^۱، اصلاً ویژگی گناه این است. این که گفته‌اند خدا تواب است، بعضی از افراد فکر می‌کنند آن کسی که گناه کرد و برگشت، از تمام جهات مثل آن کسی است که هیچ گناهی نکرده است. نه! این طوری نیست. مجازاتشان برداشته می‌شود. البته یک ویژگی‌های دیگری هم دارد. خدا توابین را دوست دارد و تا حدی جبران می‌کند. اما ننگ گناه را نمی‌شود پاک کرد. ننگ را چه کسی می‌تواند برطرف کند؟ این که می‌گویند: «الْإِسْلَامُ يُطَهِّرُ كُلَّ شَيْءٍ»، کل آثار را نمی‌برد. کجا قرآن این حرف را زده است؟! در جامعه بشری، در همه‌ی نظام‌های حقوقی بعضی از جرمهاست که اگر طرف مرتکب شود، حتی اگر صد هزار بار دیگر هم ثابت شود که او دیگر این گناه را مرتکب نمی‌شود، برای بعضی از مناصب، حاضر نیستند او را نامزد کنند. مثلاً در کشور اندونزی، انگلستان و یا فرانسه یک آقایی دزد بوده، عضو باند قاچاق بین‌المللی بوده است و معروف بوده به ابردزد؛ روزی پشیمان می‌شود، می‌گوید: این چه کاری است که ما می‌کنیم؟! به جای اینکه فکرمان را در جهت خلاف به کار ببندیم، برویم در جهت خوب. به محکمه آمد و گفت: شما که ما را نگرفتید من خودم آدمم و پشیمان شدم. می‌خواهم از امروز کمکم کنید که انسان خوبی باشم. قاضی هم آدم خوش سلیقه‌ای بود، به او مهلت داد. گفت: یک سال به تو مهلت می‌دهیم. او در این یک سال درخشید و ابتکار کرد، اختراع کرد، اصلاح کرد، کارهای خوب کرد و شهرت جهانی پیدا کرد. دو سال بعد نامزد ریاست جمهوری شد آیا صلاحیتش را تأیید می‌کنند؟ در کجای دنیا این را تأیید می‌کنند؟ آقا گناهت را که بخشیدیم سر جایش، ولی دیگر نمی‌توانی در این منصب قرار بگیری. اینجا نمی‌توانی بنشین. «الْإِسْلَامُ يُطَهِّرُ كُلَّ شَيْءٍ» ما این را قبول داریم. ولی تا کجا؟

مرزش تا کجا است؟ مجازات بخشیده و عفو می‌شود، ولی آثاری در پی دارد؛ از جمله خروج از عصمت، ننگ‌آوری شرک و از دست دادن عمر اینها قابل عفو و جبران نیست. پس سؤال این بود که آنها گفتند: قبول داریم که این افراد مشرک بودند، ولی اسلام آوردند، دیگر حرف از شرک نزنید، می‌توانند به امامت برسند. در جواب اول گفتیم که توبه و اسلام همه‌ی آثار شرک را پاک نمی‌کند. وقتی خون روی لباس می‌ریزد، شما با آب داغ و مایع لباسشویی آن را می‌شوید. بعد از این که خوب شستید، خونش می‌رود. اما رنگش هنوز مانده است. فقها می‌گویند: رنگش نجس نیست. شما می‌گویید: زشت است لباس سفید است. می‌گویند: ما فقط حکم می‌دهیم که رنگ خون نجس نیست. پاک است آب بکش و در آفتاب بگذار تا خشک شود. چطور انسانی که در عمرش یک لحظه بت پرستیده با آن انسانی که پنجاه سال بت پرستیده و توبه کرده یکی باشند؟ شما این را قبول دارید؟! یک نظام حقوقی جهانی را نشان بدهید که این را بپذیرد! اصلاً عقل از این ابا دارد. آقای که یک مسلمان کشته است، با توبه هم ننگ را دارد. خالد بن ولید دستش به خون شهدا و مؤمنین آلوده است و حالا آمده مسلمان شده آیا این آقا مثل حضرت علی^(ع) است که به خاطر اسلام شمشیر زده و کفار را کشته است؟»

این چه نوع قضاوتی است؟

جواب دوم: این که این آیه مطلق است. آیه نفرمود آن ظالمینی که قبلاً ظلم کردند و حالا هم ظلم می‌کنند و توبه کردند. این آیه مطلق است: «...» ، منظور ظالم است، می‌خواهد توبه کرده باشد یا توبه نکرده باشد؛ این آیه مطلق است. شما چرا مقیدش می‌کنید و می‌گویید: نه! آنهایی که ظلم کرده‌اند و توبه کرده‌اند، استثناء شده‌اند؟! در کجای آیه استثناء کرده است؟ آیه به صورت مطلق حکم کرده است. ما از اطلاق آیه می‌توانیم این حقیقت را استفاده کنیم. جدای از این که روایات فراوانی از اهل بیت عصمت و طهارت، آیه را اینگونه تفسیر کرده است؛ یعنی موافق با ظاهر و موافق با اطلاق آیه. قرآن استثناء نکرده و خدا یادش بوده است که استثناء کند. می‌توانست بگوید: «

...»^۱. در اینجا هم، می‌توانست * «. در سوره نور فرمود:»

بگوید پس چرا نفرمود؟ شما چطور آن را استثنا می‌کنید؟! تخصیص بدون دلیل که نداریم. تخصیص دلیل می‌خواهد. آیه مطلق است. آیه می‌گوید: هر کسی که ظلم کرده؛ (چه توبه کرده باشد چه توبه نکرده باشد). این دیگر شایسته‌ی امامت نیست. توبه، مجازات را پاک می‌کند ولی نمی‌توانند امامت کنند. آقای دزدی می‌کرد، خلاف می‌کرد، در سر گذر باج می‌گرفت و هزار تا خلاف می‌کرد. یک وقت پشیمان شد و به حوزه آمد، صبح هم گفت آقا من می‌خواهم عمامه بگذارم. کدام مرجعی حاضر است عمامه بر سر او بگذارد؟ می‌گویند: قبول داریم که تو خوب شدی، قبولت هم داریم ولی این کار را نکن. چه کسی حاضر است پشت سر این آقا نماز بخواند؟ یک حساب کتابی در کار است. آن کسی که می‌خواهد امام‌المتقین باشد، در جاهلیت همه خلافی می‌کرده است. همین خلیفه دوم بود که آمد در خانه پیامبر، مردم فکر کردند که آمده است که پیامبر را بکشد. پس معلوم می‌شود که قبل از آن، در دوران جاهلیت آدم قلدری بوده است. بعد هم اسلام آورد و کمک کرد و همراه پیغمبر شد. ولی دیگر مقام امامت را به کسی نمی‌دهند که قبلاً در انحراف بوده است. منحصرأ به او نبوده است. شما از **اهل بیت^(ع)** که بیرون بروید، همه این مشکل را داشته‌اند. ابوذر هم داشته، دیگران هم داشتند. ما نمی‌خواهیم به شخص خاصی پيله کنیم. ولی می‌خواهیم بگوییم امامت برای ذریه‌ای است که در عمرشان یک لحظه به خدا کافر نشدند. «**الإِسْلَامُ يُطَهِّرُ كُلَّ شَيْءٍ**»، آن کسی که توبه واقعی کرد و از شرک خارج شد و وارد اسلام شد و کلمه « گفت، مجازات از او برداشته می‌شود. این قبول است، ولی قرار نیست مناصب

عالی، آن هم مناصبی که «...»^۲ است، منصبی که هدایت مطلق به سوی خدا است این را که دیگر نمی‌توانند به

۱- بقره آیه ۱۲۴

۲- نور آیات ۴ و ۵

۳- انبیاء آیه ۷۳

او بدهند.

اشکال: شما گفتید که هر کس از احکام خدا تعدی کند، ظالم است. ما قبول داریم که خلفا در بعضی از جاهها حکم اشتباه دادند ولی عمدی نبوده است.

جواب: وقتی شما بدانید که یک پزشک از روی خطا و اشتباه آدم می‌کشد، آیا حاضرید که مریض دستش بدهید؟ آیا به صرف این که عمدی نیست، شایسته رهبری می‌شود؟ بالاخره آدم می‌کشد، حالا می‌خواهد عمدی باشد، می‌خواهد سهوی باشد. چنین شخصی که نمی‌تواند جامعه بشری را آنگونه که خدا می‌خواهد و دقیق هدایت کند. تخلف از احکام خدا می‌خواهد عمدی باشد، می‌خواهد سهوی باشد. نباید کار به دستش بدهی. این آقا رانندگی بلد نیست ممکن است که دوتا آدم بکشد ولی عمدی نیست، این سهوی است. خوب ماشین به دستش ندهید. این حکم عقل است، اصلاً نوبت به شریعت نمی‌رسد که بخواهد در این مورد نظر دهد. در همان قدم اول، عقل یک خط قرمز در آن می‌کشد. عمدی نباشد ما که نیامدیم اثبات کنیم که تعدی بوده است با این که در بعضی از موارد تعدی بوده است. تحریم متعه، تحریم حج تمتع آیا این‌ها عمدی نبوده است؟ آیا خلیفه دوم نگفت: «انا محرهما و معاقب علیهما» من حرامشان می‌کنم. «متعتان کانا فی زمن رسول الله» «انا محرهما و معاقب علیهما» این چه توجیهی دارد؟ این که عمدی بوده است. الغاء «حَتَّىٰ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» که در زمان پیغمبر بود این عمدی نبوده است؟ وضع صلوه تراویح (نماز جماعت مستحبی)، آیا این عمدی نبوده است؟ إن شاء الله که همه‌ی این موارد سهوی بوده است، فرقی نمی‌کند. «...» هر کس از حدود خدا تعدی کند به خودش ظلم کرده است. قرآن می‌گوید که ظالم

نمی‌تواند امام باشد. در منصب رهبری نمی‌تواند قرار بگیرد. که من در اینجا جواب را گفتم؛ آیه «...» مطلق است؛

یعنی تعدی از روی ظلم یا جهل باشد. اصل اطلاق در اینجا حاکم است، منتها ظلم متعمد مجازات بیشتری دارد، ظلم آن یکی (سهوی) مجازات کمتری دارد. در هر صورت هر دو ظلم است. تعدی از حدود الهی ظلم است. اگر طرف بداند که نمی‌تواند و پشت فرمان بنشیند و آدم بکشد، خیلی از افراد به این می‌گویند: قتل شبه عمد؛ نمی‌گویند: قتل خطا، چرا؟ چون می‌گویند که تو می‌دانستی که نمی‌توانی کار جراحی را در دست بگیری چه کسی گفت که کار را در دست بگیری؟ چه کسی گفت که پشت فرمان بنشینی؟ خیلی از حقوق‌دانها معتقدند که این قتل، شبه عمد است. پزشکی اگر بداند که جراحی کامل نیست و تیغ، به دست بگیرد و مریض را جراحی کند و بمیرد در حالی که می‌شد درمانش کنند، می‌گویند: قتل شبه عمد، اگر قتل عمد نگیرند می‌گویند: شبه عمد. پس آن جاهلی که خودش می‌داند که جاهل است، قطعاً هر کسی و یا هر جاهلی به جهل خودش علم دارد. بنده مثلاً علم به دانش مواد ندارم، اما به این جهل خودم که علم دارم. می‌دانم که جاهل هستم. بنابراین من نباید متکلف کاری شوم که می‌دانم بلد نیستم. این مسئله را توضیح دادیم که این حکم عقلی است، نه یک حکم شرعی، و جزء بنای عقلا است و همه عقلای عالم این را قبول دارند، دین هم براساس حکم عقلی حکم کرده است.

خلاصه بحث عصمت معصومین:

اولی الامر اگر معصوم نباشند، حکم خلاف خدا و رسول می‌دهند و در آن آیه‌ی اول تعارض پیدا می‌شود. آیه دوم می‌فرماید: عهد امامت به ظالمین نمی‌رسد. گفتیم ظلم دو گونه محقق خواهد شد: یکی با شرک و دیگری با تعدی از حدود خدا. چه شرکی که توبه کرده باشد و چه شرکی که توبه نکرده باشد. آثار ظلم خواهد ماند حتی با توبه. یکی از آثار ظلم، محرومیت از مقام امامت است و با توبه هم پاک نمی‌شود. و دوم این که آیه مطلق است، و تعدی از حدود الهی خواه تعدی عمدی باشد، خواه سهوی و از روی جهل؛ هر دو، باعث تحقق ظلم است و متعدی از حدود خدا شایسته رهبری نیست. دلیلش هم این است که رهبر الهی موظف است بر اساس حدود الهی مردم را رهبری کند اگر قرار باشد خودش احکام شرعی را نداند و یکی از پیروانش بخواهد به او یاد دهد، به درد رهبری نمی‌خورد کما اینکه در مورد خلفا دیده شده است. زیاد اتفاق افتاده است که خلیفه یک حکمی می‌داد و آن وقت شخصی ندا می‌داد: ای خلیفه! این خلاف نص قرآن است، عذرخواهی می‌کرد. این شخص چطور می‌تواند امام باشد؟ بنابراین امام باید کسی باشد که بالاتر باشد. اگر یک استادی به سر کلاس بیاید، دانشجویها احساس کنند که هیچ چیز بیشتر از آنها بلد نیست، حتی در بعضی از جاهها به او یاد دهند، این چه استادی است؟ نیامدنش بهتر است. خانمی نزد خلیفه آمد گفت:

جناب خلیفه! همسر من مهریه‌ام را پرداخت کرده، حالا که طلاق می‌خواهم، می‌گوید: باید مهریه را پس دهی. خلیفه گفت: حرف درستی می‌زند. خانم گفت: مگر این آیه قرآن را نخواندی که می‌گوید: «

«^۱. گفت: ببخشید حواسم به این آیه نبود. حکم را پس گرفت. کسی که

می‌خواهد امامت کند باید بر تمام قرآن و بر تمام احکام الهی مسلط باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوالات:

۱- چرا در قرآن کریم در مورد کسانی که از حدود الهی تعدی کردند و مسلماً به جامعه ظلم می‌کردند آمده است که

«...» ؟

من جوابش را دادم. چون تعدی از حدود الهی دو جنبه دارد، یک جنبه‌اش که قطعی است و در همه موارد صادق است، این است که به خودش ظلم کرده است. یک جنبه‌اش که در بعضی موارد صادق است و در بعضی موارد صادق نیست این است که به مردم ظلم کرده است. قرآن اشاره به آن جنبه همگانی‌اش کرده است؛ ولی نفی آن جنبه، ظلم به دیگران نیست. اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.

یک خواهی هم زحمت کشیده‌اند نوشته‌اند که پدری تخته‌ای به فرزندش داد و به او گفت: هر گناهی کردی یک میخ به این تخته بزنی! چند روزی کارش همین بود. بعد آمد گفت: حالا این میخ‌ها را از تخته بیرون بیاور! میخ‌ها را بیرون آورد. گفت: تو میخ‌ها را بیرون آوردی، میخی در تخته نیست، اما آثارش در تخته باقی است. گفت: حالا منظورتان چیست؟ گفت: می‌خواهم بگویم، که اگر گناه کردی و بعد توبه کردی گناهی برایت نیست؛ اما آثار گناه است. این حرف زیبایی است! بزرگان ما گفتند که متوجه بشویم که صرف اینکه توبه کردیم قرار نیست همه‌ی مشکلات حل شود.

۲- برای زمان غیبت آیه «...» چگونه اجرا می‌شود؟

با روشی که ائمه ما فرمودند. (ما در بحث‌های اول اگر یادتان باشد همین را توضیح دادیم) اطاعت کسی که امام عصر (عج) از طریق نیابت عامه تأییدش کرده است با آن روایت امام عصر (عج) که فرمودند: در حوادثی که اتفاق می‌افتد به فقهای ما مراجعه کنید و می‌فرماید: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ»^۳؛ آنها حجت من بر شما هستند. و در آخر روایت آمده است که رد آنها رد ماست و رد ما رد خداست.

۳- آیا حضرت پیغمبر در زمان حیات خودشان اشخاص غیر معصوم را به مدیریت و حکومت به استان‌ها

نمی‌فرستاد؟

چرا! ما مدیریت حکومت استانداری و ... را نگفتیم؛ امامت را گفتیم. امام به کسی می‌گویند که دیگر بالاتر از او نیست و مشروعیت همه ارگان‌های نظام اسلامی به امضاء اوست. به این می‌گویند امام. استاندار که اینگونه نیست. این شأن را ندارد؛ می‌تواند غیر معصوم باشد؛ اگر کار بلد باشد، حالا اگر یک دروغی هم گفت قرار نیست از استانداری خلع شود. ولی اگر ولی فقیه دروغ گفت، فوراً از ولایت می‌افتد. دقت داشته باشید! ما داریم ولایت را می‌گوییم، نه حکومت کردن.

۴- مگر خداوند ستار العیوب نیست؟! چرا اصرار داشته که منافقین را رسوا کند؟

ببینید! ستار العیوبی خداوند حساب و کتاب دارد. کسی که به دروغ، با اظهار اسلام، به قصد ضربه زدن و نابود کردن اساس مسلمین، وارد اسلام می‌شود اگر خداوند بخواهد سترش کند، این ظلم به مردم است؛ ظلم به مؤمنین است. دیگر خداوند به قیمت ظلم که ستار العیوب نیست! خدا عادل هم است. خدا صاحب فضل است ولی آیا این صاحب فضل حق مردم را می‌بخشد؟!

۱- نساء آیه ۲۰

۲- نساء آیه ۵۹

۳- غیبه، شیخ طوسی، ص ۲۸۱، نشر مؤسسه معارف اسلامی قم، ۱۴۱۱ ق

به حق مردم که رسید عدالت است. دیگر می‌شود صاحب عدل. حق الناس دیگر فضل ندارد؛ بگوییم: خدایا! این را از فضلت ندید بگیر. می‌گوید: فضل من در حق خودم است؛ در حق مردم که نیست. اتفاقاً قرآن این را تأیید کرده است. »

«؛ منافقین دائماً نگران هستند که خداوند

سوره‌ای بفرستد که باطنشان را رو کند. به آنها بگو حالا مسخره کنید خدا همان چیزی که می‌ترسید را انجام خواهد داد؛ یعنی رسوایتان خواهد کرد. در تاریخ اسلام هم مواردی اتفاق افتاده است.

۵- آیا گفته‌های امروز شما نسبت به امور گذشته فایده عملی دارد؟

ببینید! امور گذشته عبرتند برای آینده. شما اینجا نشست‌اید، به فرزندان می‌گویید: فرزندم! این کار را نکن! فرزندان می‌گویند: باباجان! مگر شما علم غیب دارید؟! می‌گویید: من از گذشته عبرت گرفته‌ام؛ می‌دانم این نوع کار تو این اثر را دارد. چند بار هم در گذشته برایم تکرار شده است. امروز مشکل جهان اسلام چیست؟ مشکل نداشتن رهبر واحد، مشکل تشیت در رهبری، مشکل تنازع رهبران. ما یک و نیم میلیارد مسلمان هستیم با غنی‌ترین منابع جهان، الان اگر استعدادها و مغزهای متفکر ما از جهان غرب برگردند به کشور خودشان، تمدن غرب دچار فروپاشی خواهد شد. اگر منابع ما از غربی‌ها گرفته شود، یک سال دوام نمی‌آورند. اگر ما روزی در دنیا بگوییم: آقا! نه شما و نه ما، شما برای خودتان باشید. ما همه چیز داریم. چه چیزی ما نداریم؟! جهان اسلام، خودش همه چیز دارد؛ می‌توانیم زندگیمان را اداره کنیم؛ آنها نابود می‌شوند. با این وضع آنها دارند روی سر ما حکومت می‌کنند. چرا؟ به خاطر نداشتن رهبر واحد. مشکل ما این است. دردی که امروز این بحث از ما دوا می‌کند این است که ما بتوانیم بالاخره این بحث‌ها را عاقلانه، دور از توهین، دور از حرفهای ناسزا در جو دوستانه مطرح کنیم؛ بالاخره امت اسلام متوجه شوند که طواغیت دارند بر سرشان حکومت می‌کنند که این بلاها بر سرشان آمده است. وقتی حاکم یک کشور اسلامی، مملکتش را به یک اجنبی ابرقدرت می‌فروشد، دیگر این را چه می‌شود کرد؟! مشکل ما الان این است. بحث امامت بالاترین بحث است. به خاطر همین است که این همه روایت تهدید کرده است، کسی که به امام عادل، به امام منصوب از نزد خدا، اقتدا نکند، تمام اعمالش باطل است. یکی دو تا روایت هم نیست؛ حتی در روایات اهل سنت هم هست؛ به خاطر این است که اساس خراب می‌شود. بنیان فرو می‌ریزد؛ کفار حاکم می‌شوند.

علم و دانش ائمه معصومین (علیهم‌السلام)

بحث ما در مورد علم و دانش امامانی است که خداوند به آنها حق حاکمیت داده است. ما روایات فراوانی داریم، (من دیگر گزارش نمی‌کنم، خود شما بزرگواران آنها از اصول کافی بیابید، حتماً کتاب‌الحججه را ورق بزنید، با همین ذهنیتی که اینجا دارید، ببینید آنجا روایت چه می‌گوید. خیلی فراوان است. تقریباً از اواسط جلد دوم، کتاب‌الحججه شروع می‌شود تا جلد سوم ادامه دارد. آنجا ویژگی‌های ائمه را گفته است. یکی از بحث‌هایی که آمده، روایات فراوانی است درباره علم ائمه؛ آنجا مطالعه کنید منتها با این پیش زمینه). روایات فراوان می‌گویند: ائمه همه علوم را دارند. حالا چرا؟ به چه دلیل؟ استدلالشان چیست؟ از امام سؤال می‌کنند: آقا! شما همه علوم آسمان‌ها و زمین را دارید. می‌گویند: آری! می‌گویند: چرا؟ به چه دلیل؟ امام می‌فرماید: چطور کسی که همه علوم را ندارد، خدا اطاعتش را بر همه واجب کرده است؟^۱ وقتی اطاعتش را واجب کرد، معنایش این است که مردم! شما دنبال او که بروید در چاهتان نمی‌اندازد، اگر دنبال او بروید هدایت می‌شوید. لازم‌ه‌اش چیست؟ لازم‌ه‌اش این است که به چیزی جاهل نباشد؛ یعنی همه چیز را بداند. آیا ممکن است خداوند اطاعت یک جاهلی را بر مردم واجب کند؟ آیا این عقلانی است؟! اصلاً ما خدا را نمی‌گوییم، یک آدم عاقل این کار را می‌کند؟! بگوید: آقا! در امور بهداشتی هر چه ایشان گفت پیروی کن! می‌گوییم: چه کاره است؟ بگوید: نجار! خدا این کار را می‌کند؟! عقل این کار را می‌کند؟! این استدلال در حدیث است. امام همین را استدلال می‌کنند. می‌گویند: اگر ما عالم به همه چیز نبودیم، خدا اطاعت ما را واجب نمی‌کرد. از جمله چیزهایی که در روایت

آمده، یکی ابعاد علم ائمه است. در چه ابعادی؟ روایات بسیاری داریم که می‌گویند ائمه فرمودند: ما زبان حیوانات را می‌دانیم.^۱ در قرآن هست که حضرت سلیمان^(ع) می‌فرماید: «...»

«... ما سخن پرندگان را می‌دانیم.»...

«...»^۲ سلیمان

✽

گفتار مورچه را فهمید، تبسمی کرد و خندید. یک دسته از روایات که فراوان هستند (من قبلاً هم در بحث‌های دیگر اشاره کردم، اعاده نمی‌کنم) علم به همه زبان‌های مردمان دنیا است. مثلاً اصحاب امام صادق^(ع) می‌گویند: ما در خانه امام رفتیم، دیدیم، امام دارند به زبانی که ما نمی‌فهمیم مناجات می‌کنند، منتها امام آنقدر گریه کردند در زمان سجده، که ما همه گریه کردیم. بعد که امام دعایشان تمام شد، گفتیم: یا بن‌رسول‌الله! این چه بود می‌خواندید؟ گفتند: دعای برادرم حضرت الیاس^(ع) بود که به زبان سریانی است. یعنی امام داشت به زبان سریانی دعا می‌کرد. یا روایت دیگر می‌گوید: شخصی از امام کاظم^(ع) پرسید: شما زبان ملل دیگر را هم می‌دانید؟ امام فرمودند: بنشین! الان می‌بینی. دیدند چند هندی آمدند، امام با آنها به زبان هندی صحبت کردند. و حرفهایشان را جواب داد. یکی دو تا روایت هم نداریم. این هم از جمله دانش‌های ائمه است. از جمله چیزهای دیگر که در روایات آمده این است که ائمه اطراف عالم را می‌بینند، حتی در زیر زمین. آن شخص سؤال می‌کند که چرا سلیمان از نیامدن هدهد و غیبتش اینقدر عصبانی شد، غیبت که کار خلافی نیست؛ سلیمان گفت: یا او را می‌کشم، یا شکنجه‌اش می‌کنم، یا باید حجت و دلیل بیاورد. امام فرمودند: به خاطر اینکه کار مهمی دستش بود، چون هدهد آنها را در زیر زمین می‌دید؛ همانطور که شما در شیشه می‌بینید. امروز از نظر علمی هم ثابت شده است. (من در بحث‌های اعجاز علمی قرآن گفتیم، اگر یادتان باشد) سلیمان نمی‌توانست این کار را انجام دهد. بعد فرمودند: والله ما هم می‌بینیم؛ سلیمان این قدرت را نداشت اما ما داریم. این هم از جمله چیزهایی است که روایات متعدد آمده است؛ مراجعه بفرمایید. باز از امام باقر^(ع) است که می‌فرماید: ما وقتی چهره شیعیانمان را می‌بینیم، می‌فهمیم که این شیعه است یا دشمن ماست. اگر حرف زدیشان را از پشت دیوار بشنویم، از لحن گفتارشان می‌فهمیم که این شیعه ماست یا دشمن ما.^۵ قرآن به پیامبر گرامی^(ص) می‌فرماید که: «

« و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند

می‌توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می‌داند! یعنی خداوند این مقام را برای پیامبر ثابت دانسته است که تو وقتی مردم حرف بزنند می‌فهمی این مؤمن است یا کافر. سیمایشان را می‌بینی، می‌فهمی مؤمن است یا کافر. هر شأنی پیامبر دارد به جز شأن نبوت، ائمه هم دارند. که این هم در روایت ما منصوص و قطعی است. باز یکسری روایات از نهج‌البلاغه است که در آنجا امیرالمؤمنین^(ع) به این حقیقت اشاره کرده است (من به بعضی از آنها اشاره می‌کنم) «بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده»^۶؛ بلکه من بر چنان دانشی پیچیده شده‌ام، یا بر چنان دانشی غوطه‌ورم که اگر بر شما آن دانش را آشکار کنم، مانند طنابی که در چاه عمیق به لرزه می‌آید، به لرزه می‌افتید. روایات بسیاری است. یا حضرت فرمود: «سلونی قبل ان تفتقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض»^۷؛ از من پرسید قبل از آنکه مرا نیابید؛ که من به راه‌های آسمان دانایم از راه‌های زمین. آیا این‌ها علم عادی است؟! آیا اینها با کسب بدست می‌آید؟! باز به

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶

۲- نمل آیه ۱۶

۳- نمل آیات ۱۸ و ۱۹

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶

۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۷

۶- محمد آیه ۳۰

۷- نهج‌البلاغه دشتی، خطبه پنجم، ص ۵۰

۸- همان، کلام ۱۸۹

کمیل فرمود: «ها ان هاهنا لعلماء»؛ دست گذاشت روی سینه‌اش فرمود: تمام دانش اینجاست. هر چه دانش بخواهی این جا است. باز اخبار غیبی در نهج‌البلاغه فراوان است. خبر آمدن حجاج بن یوسف، خبر نابود شدن بنی‌امیه، خبر آمدن سفیانی، خبر آمدن بنی‌عباس، خبر غرق شدن و... بصره، اخبار غیبی در مورد کوفه. فراوان در نهج‌البلاغه اخبار غیبی آمده است. اینها همه‌اش از علمی است که ائمه داشتند. باز در غیر نهج‌البلاغه از قول امیرالمؤمنین^(ع) آمده است که فرمود: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) آفَ بَابِ فَتْحِ لِي مِنْ كُلِّ بَابِ آفَ بَابٍ»؛ رسول خدا به من هزار باب دانش آموخت که از هر بابی هزار باب دانش دیگر بر من گشوده شد. مجموعه روایاتی که امیرالمؤمنین^(ع) و ائمه دیگر نقل کرده‌اند که پیامبر هر چه از دانش روزیش می‌شد و خدا به او عطا می‌کرد، اولین مأموریتش این بود که به علی^(ع) نیز بیاموزد. که آن روایت انار را من گفتم. آن روایات انار، پنج شش مورد است که من فکر می‌کنم به حد تواتر است. که امیرالمؤمنین^(ع) فرود: دو انار از آسمان نازل شد. یکی از آن را رسول خدا تناول فرمودند و تعارف من هم نکردند. دومی را نصف کردند، نصف از آن را به من دادند و نصف دیگر را خودشان تناول کردند. بعد از آن فرمودند: یاعلی! فهمیدی آن چه بود؟ گفتم: خدا و رسول دانانترند. فرمودند: یاعلی! انار اول وحی بود، که تو در آن شریک نیستی، انار دوم دانش بود که تو در آن شریک هستی؛ هر دانشی من یاد بگیرم، تو هم می‌دانی^۳. خود اهل سنت نقل کرده‌اند که در جریان جمع قرآن امیرمؤمنان^(ع) فرمود: وقتی هر آیه‌ای نازل می‌شد، رسول خدا تأویل و تفسیرش را به من می‌آموخت. و هیچ آیتی از قرآن نیست که من شأن، تفسیر و تأویلش را ندانم. می‌دانم در کجا نازل شده، در چه حالی بوده، در چه فضایی نازل شده، معنایش چیست، مفهومش چیست، تفسیرش چه بود، همه را من می‌دانم. خود آنها هم این را نقل کرده‌اند. و اما در رابطه با علم غیب (از شما بزرگواران می‌خواهم که یک بار دیگر مراجعه کنید به بحث علم غیب ائمه که من آنجا کاملاً گفته‌ام فقط از باب یادآوری خیلی خلاصه عرض می‌کنم) فرق علم غیب خدا با علم غیب ائمه این است که علم غیب ائمه آن چیزی است که در لوح محفوظ است و لوح محفوظ هم امکان تغییر دارد. لذا یک روایتی است در بحث غیبت قائم، در مورد زمان ظهور و تعیین زمان ظهور که امام می‌گویند: دروغ می‌گویند کسانی که وقت تعیین می‌کنند. «اصلاً وَقَاتُونَ»؛ وقت تعیین‌کنندگان، دروغ‌گو هستند. هر که آمد گفت: من زمان ظهور را می‌دانم دروغ می‌گوید. بعد امام به این استناد کردند فرمودند: خداوند با حضرت موسی^(ع) سی روز وعده گذاشت ولی چهل روز شد؛ یعنی خبر داده شده، درست در نیامد. »

آن اضافه کردیم، »
 «... وعده خدا شد چهل شب. امام به همین آیه استناد کردند. می‌فرمایند: آن اخباری هم که ما به شما می‌دهیم، ممکن است براساس مصالحی فرق کند. اگر همان طوری ماند و شما منتظر بودید و واقع شد، اجر بزرگی دارید. اما اگر همان طوری نماند، تغییر کرد و شما ایمان‌تان را از دست ندادید «تُؤَجِّرُوا مَرَّتَيْنِ»؛^۵ دو تا اجر به شما می‌دهند. پس معلوم می‌شود که اخبار غیبی که در مورد ظهور دادند، به نص روایات، امکان تغییر دارد. اصلاً فلسفه‌ی دعا، همین است. دعا یعنی خدایا! آنچه مقدر شده تغییر بده. و الا اگر قرار نبود تغییر کند، چه دعا برای فرج باشد چه نباشد، چه فرقی می‌کرد؟ هیچ فرقی نداشت.

و اما در رابطه با علم ائمه، آیاتی در قرآن هست که به این حقیقت اشاره دارد. در سوره عنکبوت می‌فرماید: »

«...» (این اشاره به قرآن است) دو واژه در این آیه است که باید در آن دقت کرد. یکی کلمه‌ی بینات:

آیا آیات قرآن همه بینه هستند؟ بینه یعنی آیه و نشانه‌ای که نیاز به توضیح و تفسیر نداشته باشد. من حالا مثال می‌زنم. یک

۱- همان، کلام ۱۴۷

۲- الارشاد، ج ۱، ص ۳۳، نشر کنگره مفید قم، ۱۴۱۳ ق

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۶۴

۴- اعراف آیه ۱۴۲

۵- کافی، ج ۱، ص ۳۶۸

۶- اعراف آیه ۴۹

وقت یک برهان عقلی فلسفی است، این بینه نیست، این نظری است. یک وقت است که امام معصوم کوری را شفا می‌دهند، این بینه است، دیگر نیازی به توضیح و تفسیر ندارد، مرده‌ای را زنده می‌کنند، این بینه است. آیا همه‌ی آیات قرآن بینه است؟ بسیاری از آیات قرآن مجال اختلاف است. این همه اختلاف دارند، بعضی از مفسرین مانده‌اند چه کار کنند، این آیه چه می‌گوید. آیات متشابهات که همه بینه نیستند. پس چه کسانی هستند آن طایفه‌ای که خدا می‌فرماید آیات قرآن در سینه‌ی این‌ها بینه است؟ چه کسی می‌تواند همه قرآن نزد او بینه باشد؟ کسی که علم به تمام کتاب داشته باشد، برای او بینه است. شما وقتی یک آیه‌ای حقیقتش را فهمیدید، برای شما می‌شود بینه. اما برای آن کسی که نمی‌داند، بینه نیست. پس این طایفه‌ای که خداوند اینجا تعریفشان کرده، طایفه‌ای هستند که دانشی عمیق دارند. نکته‌ی دیگری در این آیه است که می‌گوید: «... به آنها علم داده شد. نمی‌گوید: علم بدست آوردند؛ «كَسَبُوا الْعِلْمَ». علمشان اکتسابی نیست، علمشان اعطایی است. یعنی علم لدنی است. چون با علوم بشری و با پای بشر نمی‌توان به این وادی وارد شد. بنابراین همیشه یک انسان‌هایی هستند که دارای علم بیکران الهی و دانش همه‌ی کتاب هستند. و اما آیه می‌فرماید: «...»

«... کافران می‌گویند: تو پیامبر نیستی. بگو! برای من شهادت خدا و آن کسی که دانش کتاب نزد اوست کافی است. خوب! چه کسی جز علی بن ابیطالب^(ع) می‌تواند مدعی شود که همه دانش کتاب را دارد؟ هیچ کس نمی‌تواند چنین ادعایی بکند. قطعاً برای هیچ کس از امت بعد از پیغمبر، جز علی این مقام محقق نیست. بنابراین اگر کسی همه دانش کتاب را داشته باشد، علمش، علم بیکرانه است. چون کتاب قرآن به نص خود قرآن از علم بیکران الهی ناشی شده است؛ «...»^۱ و اگر کسی این علم را داشت، علم او هم می‌شود بیکران. می‌شود علم الهی، به دریای علوم الهی متصل می‌شود. (من خیلی ساده بدون وارد شدن به بحث‌های پیچیده، این آیات را توضیح می‌دهم) باز در آیه‌ای می‌فرماید: «...»

هر چه نمی‌دانید، بروید از اهل ذکر پرسید. این اهل ذکر چه کسانی هستند؟ اگر بگوییم این اهل ذکر کسانی هستند که علوم محدود دارند، بعضی چیزها را می‌دانند، بعضی چیزها را نمی‌دانند، ارجاع دادن به اینها، آن هم از طرف خدا، اگر نگوییم قبیح است، شایسته هم نیست. خدا ما را ارجاع بدهد به یک عده‌ای که علم محدود دارند، دو تا مسأله‌مان را بلد باشند، دو تا بلد نباشند. یکی را غلط جواب بدهند، یکی را درست. خدا این طور کاری می‌کند؟! خدا امر می‌کند که اگر نمی‌دانید برای دانستن، بروید از اهل ذکر پرسید. معنایش چیست؟ یعنی آنها می‌توانند هر سؤال و هر جهل شما را به علم تبدیل کنند. این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها مردانی هستند که تمام علوم و آنچه که مورد نیاز بشر هست را دارند. آنچه از علم مورد احتیاج جامعه بشری است، پیش آنهاست. چند نکته در این آیه است. /اولاً، خطاب به همه است. اینکه «...»؛ پرسید! چه کسانی را می‌گوید؟ ما و شما هم هستیم. همه ما مصداق این آیه هستیم. پس اختصاص به طایفه‌ی خاصی ندارد. دوماً، سؤال، مطلق است. یعنی هر سؤالی که نمی‌دانید؛ نگفته است سؤال شرعی. گفته است پرس اما نگفته است چه چیزی پرس؟ براساس اطلاق آیات؛ پس سؤال هم مطلق است. اطلاق آیه گواهی می‌دهد که هر فردی حق سؤال دارد، اصلاً آیه خطاب به همه انسان‌هاست؛ فرعی چه می‌شود؟ اهل ذکر باید همیشه باشند، که اگر نباشند، پرسیدن از آنها امکان ندارد. ممکن است شما پرسید که الان که امام زمان^(عج) هستند ما نمی‌توانیم پرسیم. می‌گوییم: مانع از خودمان است؛ خدا مانع نگذاشته است ما خودمان مانع درست کرده‌ایم. تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز!

من خودم مانع درست کردم، این که دیگر تقصیر خدا نیست. خیلی‌ها هستند می‌روند سؤالشان را از امام زمان^(عج) می‌پرسند. یکی از دوستان که خیلی اهل معرفت است، گفت: ما جوان بودیم، گفتند پسر مرحوم آقای فقیه خراسانی، (آشیخ غلامرضای خودمان)

۱- رعد آیه ۴۳

۲- هود آیه ۱۴

۳- نحل آیه ۴۳

می‌خواهد از این مسیر برود، خوفناک است، بیابانی است همراهش برو! گفت: ما هم یک مسافت طولانی همراهش رفتیم؛ آخر کار گفتیم، مزد ما چه می‌شود؟ یک نگاهی به ما کرد و گفت: از من مزد می‌خواهی؟! گفتیم: بله! گفت: چه می‌خواهی؟ گفتیم: یکی از کرامت‌های پدران را که خودتان شاهد بودید، بگویید. گفت: باشد. امشب حق پیدا کردی باید به تو بگویم. گفت: همراهش بودم، بر مرکبش نشسته بود و داشت حرف می‌زد، همانطور که نشسته بود و داشتیم می‌رفتیم، یک وقت دیدم حرفش قطع شد، نگاه کردم دیدم نیست. ساعتی همینطور با حیوان رفتم؛ برای من خیلی هم غیرعادی نبود! یک وقت دیدم شروع کرد دنباله حرف را بزند دیدم روی مرکبش نشسته. وقتی حرفش را زد و توصیه‌اش را کرد؛ گفتیم: بابا! کجا بودید؟ گفت: رفتم خدمت صاحب‌الزمان^(عج) یک مسأله‌ای داشتم، سؤال کنم و برگردم. «...»

«... شما هم اگر مردش هستید، بپرسید. اگر نمی‌توانی تقصیر خودت هست، خدا که مانع ایجاد نکرده است. من خودم مانع درست کردم. «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ غَيْبَتُهُ مِئَاتٌ؛ وجود او لطف است و غیبت او از ماست. پس اولاً «...» همگانی است؛ خطاب همگانی است. محصور به عصر خاص و افراد خاصی نیست. لازمه‌اش چیست؟ لازمه‌اش این است که باید همیشه یک حجتی باشد که همگان بتوانند از او بپرسند. اگر این خطاب مخصوص الان هم باشد، الان هم باید امام معصوم باشد؛ اگر این خطاب مربوط به قرن دوم هجری هم بوده، قرن دوم هجری هم باید امام معصوم باشد؛ اگر این خطاب مربوط به قرن سوم هجری بوده، قرن سوم هجری هم باید امام معصوم باشد. پس از این اطلاق «...» می‌فهمیم که امام معصوم باید باشد (این‌ها یک مقدار ظرافت‌های تفسیری است که باید دقت کنید در عین اینکه ظریف است راحت می‌شود فهمید). نکته دوم گفته است که سؤال کنید. نگفته است که چه بپرسید. مطلق آورده است. نگفته فقط سؤال شرعی بپرسید. اگر بخواهیم از این یک فرعی انتزاع کنیم، چه باید انتزاع کنیم؟ لازمه‌اش این است؛ فرع این حرف، این است که اهل ذکر باید بتوانند به هر سؤالی جواب دهند؛ یعنی عالم به همه چیز باشند. دو تا مطلب از آن دریافت می‌شود. اول اینکه اهل ذکر باید همیشه باشند؛ چون همیشه مردم، حق سؤال دارند. دوم اینکه هر سؤالی می‌شود از آنها پرسید و خدا گفته است بپرسید. پس باید همه چیز بدانند. پس ائمه و امام معصوم، همیشه باید عالم به جمیع امور، باشند؛ همیشه هم راه برای آن وجود دارد. و اما قرآن باز می‌فرماید: «...»

امامی آشکار جمع کردیم. اولاً امام مبین است؛ یعنی پیداست. ثانیاً امام است؛ انسان است؛ غیر انسان نیست. ثالثاً این برای پیغمبر اسلام نیست. این چیست؟ **امیرالمؤمنین^(ع)** در عصر خودشان فرمودند: مراد من هستم. آن امام مبین که همه‌ی اسرار عالم را می‌داند من هستم. محصور به زمان خاصی هم نیست. باز آیه مطلق است. نگفته در کی و کجا. ببینید! از این اطلاق چقدر می‌توانید استفاده کنید. (یادتان است چقدر ما تأکید می‌کردیم روی بحث اطلاق) آن کسی که می‌خواهد ادعا کند، این محصور به زمان خاصی است؛ او موظف است دلیل بیاورد؛ ما که موظف نیستیم. ما می‌گوییم، آیه مطلق است؛ مربوط به همه زمان‌هاست. **خدا فراموشکار نیست «...»** «^۲ اگر مربوط به زمان خاصی بود، حداقل یا اینجا می‌گفت، یا جای دیگری می‌گفت. «...» «^۳ این امام مبین کیست؟ در هر عصری یک انسانی است که قطب عالم است و

خلقت، دایره مدار وجود اوست. همه حقایق آسمان‌ها و زمین هم در وجود اوست.

قدرت ائمه معصومین (علیهم‌السلام)

اولین مطلب این است که قدرت، زاینده‌ی علم است. من مثال می‌زنم. این انرژی برق از کجا آمده؟ بشر دانشی داشته، توانسته این قدرت را ایجاد کند. این ماشینی که دارد در خیابان می‌رود و قدرت دارد از کجا آمده؟ این از راه دانش ایجاد شده است. طی‌الارض چیست؟ این قدرت از کجا آمده؟ یک دانشی است. اعجاز چیست؟ یک قدرت است. این قدرت از کجا آمده؟ از دانش

۱- عبارت از شیخ طوسی (ره) است.

۲- یس آیه ۱۲

۳- مریم آیه ۶۴

است. (یادتان است در بحث اعجاز گفتیم: اعجاز، زاییده‌ی دانش است. فرق بین اولیا و حجت‌ها را گفتیم همین است که آنها از روی دانش معجزه می‌کنند؛ ولی اولیاء کرامتشان از راه دعا است.) پس خود قدرت، مولود دانش است. اگر ائمه عالم به همه چیز هستند، پس قدرتشان هم قدرت متناسب با علمشان است. به این نکته دقت کنید! یعنی اگر ما ثابت کردیم که ائمه همه علوم را می‌دانند، روی قدرتشان دیگر تشکیکی و تردیدی نخواهد ماند. (حالا من چند جریان را عرض می‌کنم) یک نمونه‌اش این است که یک شخصی از حکام عراق که نماینده مروان بن محمد در عراق بود؛ از خلفای بنی‌امیه و اواخر عمر بنی‌امیه بود؛ ایشان حاکم عراق بود به نام ابن‌هبیره. یک غلامی داشت به نام رفید. این رفید یک خلافتی کرد؛ ابن‌هبیره گفت: تو را خواهم کشت! او هم فرار کرد. آمد مدینه خدمت **امام صادق^(ع)** و گفت: آقا! شما به دادم برسید من واقعاً راه به جایی نمی‌برم، شما یک راهی جلوی پای من بگذارید. امام گفتند: برو به ابن‌هبیره بگو که جعفر بن محمد سلامت می‌رساند و می‌گوید با من کاری نداشته باشی! من در پناه او هستم. گفت: آقا! او اصلاً دشمن شماست. من بروم آنجا، سر و کلاه پیدا شود فوراً اعدام می‌کند. امام گفتند: نترس! تو همین حرفی که من زدم بدون کم و زیاد بگو مشکل حل می‌شود. او هم آدم مؤمنی بود؛ گفت: چشم آقا! راه افتاد داشت در بیابان می‌آمد؛ یک عرب باطن‌شناسی بود که یک سری علوم مرموز داشت. به او برخورد کرد یک نگاهی به او کرد و گفت: چهره‌ات چهره‌ی مقتول است، کجا می‌روی؟ گفت: من فلانیم دارم می‌روم پیش اربابم. گفت: چهره‌ات، چهره‌ی انسان‌هایی است که دارند می‌روند کشته شوند؛ دستت را ببینم. کف دستش را دید. گفت: دستت هم دست مقتول است. گفت: پایت را بالا کن! پایش را بلند کرد. گفت: پایت هم پای مقتول است. اگر بروی کشته می‌شوی. این بنده خدا هم که قبلاً اربابش گفته بود، می‌کشمت. دلش لرزید. گفت: زبانت را بیرون بیاور ببینم! تا زبانش را درآورد گفت: تبارک‌الله! یک پیامی روی زبانت است که اگر بر کوه‌ها بخوانی مطیعت می‌شوند؛ برو و نترس! او آمد و همین که اذن ورود گرفت و آمد داخل قصر، تا ابن‌هبیره او را دید گفت: ای خائن! خودت با پای خودت آمدی؛ وسایل اعدام را آماده کنید! رفتند وسایل اعدام را آوردند. گفت: دست و پایش را ببندید و جلاد هم بیاید بالای سرش. این کارها را کردند. رفید گفت: ابن‌هبیره! تو که با زور من را نگرفتی؛ من با پای خودم آمدم. یک پیامی هم دارم. گفت: خوب، پیامت را بگو! گفت: همه باید بروند بیرون، به خودت بگویم. گفت: همه بروند بیرون! همه رفتند بیرون. گفت: جعفر بن محمد سلامت رسانده گفته من در پناه او هستم به من کاری نداشته باش. گفت: جعفر بن محمد به من سلام رساند؟! گفت: آری. گفت: به خدا سوگند! گفت: به خدا سوگند. سه بار قسمش داد گفت: به خدا سوگند. فوراً دست و پایش را باز کرد و بغلش کرد و بوسیدش و گفت: من چه طوری جبران کنم؟ نشست و گفت: همین بلایی که سرت آوردم و بی‌ادبی که به تو کردم باید روی خود من اجرا کنی. گفت: دستم نمی‌آید. گفت: به خدا سوگند! بلند نمی‌شوم تا این کار را انجام بدهی. هر چه اصرار کردم، قبول نکرد گفت: باید دست و سر من را ببندی. بستم و عذرخواهی کردم و دوباره بازش کردم. بلند شد انگشترش را درآورد و گفت: این مَهر من است، دست تو؛ هر کار دوست داری در ملک من بکن، آزاد هستی^۱. ائمه این طور قدرتی دارند؛ یک گوشه‌هایی از آن را به ما نشان داده‌اند. امام در کلامش چه گفت؟ یک بزرگواری بود، خیلی مرحوم آقای ابوترابی از این روحانی سید بزرگوار به بزرگی یاد می‌کرد. در محضر علمای نجف کسب فیض کرده بود. خیلی اهل معرفت و اهل ارتباط قوی با **اهل بیت^(ع)** بود حتی یکی از بیماری‌هایش را شفا دادند (بنده خودم شاهد بودم). دولت عراق هم یک میلیون دینار (آن زمان خیلی می‌شد) تعیین کرده بود برای هر کس که او را تحویل بدهد، رژیم بعث خیلی دنبالش بود، خودش نقل می‌کرد می‌گفت: من را بردند در استخبارات عراق، دستگاه شوک برقی آوردند، من از شوک خیلی می‌ترسیدم؛ یک آیه‌الکرسی خواندم دستگاه سوخت. این‌ها نفهمیدند، رفتند یک دستگاه دیگر آوردند، دوباره یک آیه‌الکرسی خواندم، آن دستگاه هم سوخت. باز نفهمیدند رفتند یک دستگاه دیگر آوردند. برای سومین بار که خواندم این بازجو نگاهی به من کرد دید دارم می‌خوانم، فهمید. آمدند و یک کابلی آوردند و تا آنجا که می‌خوردم من را زدند. شب که شد من متوسل شدم به **امیرالمؤمنین^(ع)** و گریه کردم و از آقا خواستم که نجاتم دهند. شب به خوابم آمدند و گفتند: فردا به بازجو این جمله را بگو! (این جمله را به هیچ کس نمی‌گفت، می‌گفت این از اسرار

من است) فردا بازجوی خشن با آن ابزار شکنجه آمد، تا جمله را گفتم؛ گفت: چرا زودتر نگفتی؟ گفت: پس فردا آزادم کرد. بعد هم پشیمان شده بودند.

قدرت ائمه را هیچ کس نمی‌داند. خداوند چه کرامت‌ها که به آنها کرده است!! جریان مسخ شدن آن خارجی (که من جلسات قبل گفتم) **امیرالمؤمنین (ع)** او را مسخ کردند و بعد دوباره به اشاره‌ای او را برگرداندند. یکی گفت: یاعلی! تو که این همه قدرت داری، چرا اینقدر منت سپاه و لشکر می‌کشی؛ یک اشاره‌ای کن و معاویه را نابود کن. حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر می‌خواستم کمتر از طرفه‌العینی پای بر فراش معاویه می‌گذاشتم و با صورت به زمینش می‌زدم و نابودش می‌کردم اما حال ما، همانطور که قرآن فرموده است؛ «...» * «! ما بندگان گرامی داشته خداوندیم که

بر خدا سبقت نگیریم؛ هر چه خدا گفت عمل می‌کنیم. اگر گفت با این همه قدرت سیلی بخورید، سیلی هم می‌خوریم.»...

«...» این حال ماست. و اما سؤال این است که چرا ائمه از قدرت خود علیه ظلمه استفاده نکردند؟ یک

سؤال دیگر اینکه چرا ائمه علم خود را به مردم ندادند؟ اگر شما می‌گویید که این همه علم داشتند و قدرت، چرا با خودشان بردند؟ چرا در این علوم را باز نکردند؟ خوب بود امام صادق (ع) یک کلاسی می‌گذاشت، انرژی هسته‌ای، نیروی برق، علوم دیگر و... همه را حراج می‌کرد و دنیا را گلستان می‌شد. چرا این علوم را نگه داشتند؟ اصلاً چرا با این قدرتشان ستمگران را نابود نکردند؟ من امروز فقط به یک جواب مختصر اکتفا می‌کنم. با یک سؤال جوابتان را می‌دهم. چرا خود خدا این کار را نکرد؟ اگر ایراد به ائمه وارد باشد، به خود خدا واردتر است؛ چون خدا به آنها قدرت این را داده است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

کلمات:

زُخْرَفُهَا: زیور خودش را	قَتَرَ: پریشانی - تاریکی - ذلت	مُظْلِمًا: تاریک
أَمْس: دیروز	لَا يَرْهَقُ: فرا نمی‌گیرد	حَصِيدًا: دور شده
قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ: پاره‌ای از شب	كَأَنَّ لَمْ تُعْنِ: گویی نبوده است	فَزَيَّلْنَا: پس جدایی افکندیم
قِسْطًا: عدل - داد	هُنَالِكَ: در آنجا (در آن هنگام)	يَتَعَارَفُونَ: می‌شناسند
لَا أَمْلِكُ: توانایی ندارم	مَنْ اسْتَطَعْتُمْ: هر که را می‌توانید	يَسْتَنْبِغُونَكَ: از تو می‌پرسند
أَسْرًا: پنهان کردند	الْبِدَامَةُ: پشیمانی - حسرت	يَعْرَبُ: پوشیده نماند
أَتْلُ: بخوان	تَذْكَيرِي: یادآوری من	عَمَهُ: اندوه
فَأَسْتَقِيمَا: پس پایداری کنید	يَضْرِكُ: به تو ضرر می‌رساند	قَبْلَهُ: در اینجا یعنی روبرو و نزدیک به یکدیگر
عال: برتری جویی	جاوَزْنَا: گذراندیم	تَبَوَّأَ: مهیا کنید
لَا تَدْعُ: نخوان	يُرِدُّكَ: اراده کند برای تو	فُصِّلَتْ: تفصیل داده شد
نُدْر: اندازها - پندها	نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ: رهایی و نجات می‌دهیم مؤمنان را	سوره مبارکه هود
إِلَى حِينٍ: تا پایان عمر - تا وقت معین	يَتَنَوَّنَ صُدُورُهُمْ: سرهایشان و سینه‌هایشان را به هم نزدیک می‌کنند	ذَاتِ الصُّدُورِ: به آنچه در سینه‌ها است
ثِيَابُ: جامه	لِيَسْتَخْفُوا: تا پوشیده دارند	جزء دوازدهم
مُسْتَوْدَعٌ: محل بازگشت - کوچ	مُفْتَرِيَاتٍ: مطالبی به دروغ بافته شده	عَرَّشٌ: تخت بلند - کنایه از قدرت
حَاقٌ: فرود آمد	فَخُورٌ: خودپسند - خودستا	كُنُزٌ: گنج
مَلَكٌ: فرشته	مَصْرُوفًا: برگرداننده‌ای	يُؤْسٌ: ناامید

تارک: رهاکننده	ضائق: تنگ شود	اراذل: فرومایگان
نوف: تمام می دهیم	لا یبخسون: کم داده نشود	لاجرم: ناچار - ناگزیر
أخبتوا: فروتنی کردند - خاضع و خاشع شدند	هل یستویان: آیا مساوی هستند؟	سینه آیام: شش روز - شش دوره
بادی الرأی: ساده لوح - ظاهر بین	تزدری أغینکم: در چشمهای شما حقیر هستند	طارد: دور کننده
لا تخاطبونی: با من سخن نگوی	یغویکم: گمراهتان کنند	آنا بری: من بیزارم
فعمیت: پس پوشیده شد	الجدی: نام کوهی که کشتی نوح در آن قرر گرفت	یحل: فرود آید - وارد شود
فاز: جوشید	ارکبوا: سوار شوید	مجرایها: حرکت (کشتی)
مرسیها: توقف کشتی	فی معزل: در کناری	یعضمنی: مرا نگه می دارد
أبلعی: فرو ببر	أقلعی: بس کن - نگه دار	غیض: فرو نشست
فلاتبتس: پس آزرده نشود	اهبط: فرود آی	اغتریک: رسیده است به تو (نوح)
عنید: خیره سر - لجوج	أخذ بناصیتها: (خداوند) اختیار دار او و مسلط بر اوست	مرجوا: مایه امیدواری
أتنهن: آیا ما را نهی می کنی	تخسیر: زیانکاری	فأصبخوا: گردیدند - شدند
جائمین: مردگان	عجل خنیذ: گوساله بریان	نکر: زشت شمرد
أوجس: در دل (ترسید)	ألد: آیا فرزند بیاورم (بزایم)	بعل: شوهر
شیخ: پیر و سالخورده	الروع: ترس	أواه: تضرع کننده
عصیب: بستن چیزی به یکدیگر - سخت	ذرعا: تاب و توان او (حضرت لوط)	غیر مردود: غیر قابل بازگشت
منیب: توبه کننده	یهرعون: می شتافتند	ضیف: میهمان
أوی: پناه می بردم	فأسر: پس کوچ کن	سجیل: گل خشک
مانشوا: آنچه بخواهیم	لاتنقصوا: کم ندهید	المکیال: پیمان
منصود: منظم - پی در پی - روی هم چیده شده	شقاقی: دشمنی با من - جدایی از من	رهط: فامیل - خویشان
لرجمناک: هرآینه سنگسارت می کردیم	اعملوا علی مکانکم: با تمام توان خویش عمل کنید	و ارتقبوا: منتظر باشید
الورد: ورود به آب (آبخور)	الرد: میهمان - عطا و بخشش	حصید: ویران - دور شده
تتیب: تباهی	زلفاً من اللیل: پاره‌ای از شب	شهیق: آه و ناله‌ای که فرو رود
غیر مجدود: بی‌نهایت - قطع نشدنی	لاترکنا: نگرید (تمایل پیدا نکنید)	زفیر: آه و ناله که برآید
مریب: سوءظن - بد گمانی	غیر منقوص: بی کم و کاست	سوره مبارکه یوسف
أطرحوه: او را بیفکنید	ألقوه: او را بیندازید	غداً: فردا
الدب: گرگ	غیابت: محل (طاقچه) کوچکی که در عمق چاه وجود دارد	الجب: چاه
عشاء: هنگام شب	یبنون: گریان	قمیصه: لباس او